



حضور گسترده ملت ایران در خیابان ها و میادین پس از ترور رهبر انقلاب، چه معنا و کارکردی دارد؟

وفاداران در میدان



سرمقاله

آنچه این روزها در شهرهای سراسر ایران می گذرد و در جریان است، تعبیر و نمودی روشن و برجسته از این عبارت سید شهیدان اهل قلم است که گفت: «در عالم رازی هست که جز به بهای خون فاش نمی شود.»

مردم ایران داغدار و عزادار فقدان امام شهید خود هستند و بدون ترس و وا همه از حملات جنایتکارانه آمریکا و رژیم صهیونیستی، میدان و خیابان های شهرها را مملو از حضوری خیره کننده و غیرقابل پیش بینی کرده اند. جمعیت هایی بزرگ که بیش از داغ و اندوه، از دشمن خشم و کینه در دل و بر زبان دارند. دشمن پس از کودتای شکست خورده در دی ماه، انتظار داشت با آغاز جنگ بار دیگر کشور را درگیر آشوب خیابانی کند و ترامپ و نتانیاهو بارها و به صراحت این آرزوی شوم خود را بر زبان آورده و بیان کردند. خیال می کردند حملات هوایی مقدمه آشوب خیابانی می شود و به آرزوی ۴۷ ساله خود می رسند اما نه تنها چنین نشد بلکه دوست داران ایران و وفاداران به انقلاب اسلامی، چنان در میدان حاضر شدند که تمام معادلات دشمن را به هم ریختند.

مردم غیور ایران با این حضور حماسی دشمن را به چالش کشیدند و از مساجد تا خیابان ها با حمل پرچم سه رنگ و مقدس وطن و تصاویر رهبر شهید خود، فریاد خون خواهی و انتقام سردادند و بار دیگر ثابت کردند دشمن این ملت را نمی شناسد و با شعبده نمی توان مشتی خائن و وطن فروش را به جای ملتی سربلند و مقاوم جای زد.

بزرگ ترین درس و میراث امام شهید، «مقاومت» است و ملت بزرگ ایران اولین مخاطبین و میراث داران این درس هستند. آنان در همین نخستین روزهای پس از شهادت مقتدای خود، نشان دادند که درس مقاومت را تا عمق جان درک کرده و به آن پایبند است.

آنان به درستی دریافته اند که این روزها و شبها در میدان و پای کار بودن، صرفاً قهرمانی و ابراز احساسات نسبت به از دست دادن رهبری مقتدر و مظلوم نیست بلکه پاسداری از ایران عزیز و انقلابی است که نمره خون ده ها هزار شهید است. شهدایی که از جان گذشتند تا ایران سربلند بماند و حتی رهبر انقلاب نیز از بذل جان خود برای این سربلندی دریغ نکرد.

درد بر شما ملت قهرمان و سلام بر امام شهیدتان. ■

آخرین صحبت یک هموطن ایرانی خطاب به رهبر شهید انقلاب اسلامی

شما قول می دهم، برای همان باورهایی بجنگم که شما نیز به آنها باور داشتید، به شما قول می دهم که بسیجی و فدایی شما بمانم، باشد که به هنگام ظهور، همراه با آخرین ذخیره بنی هاشم، حضرت حجت، صاحب الزمان، مهدی موعود، شما را نیز ملاقات کنم.

شما در بین ما حضور فیزیکی ندارید، اما لحظه لحظه در قلب ما هستید، شما گفتید «آن معنی رتی» آری؛ خدا با ماست، خدایی که شهادت شما را مقدر کرده، هنوز هم با ماست و من یقین دارم که شما ما را همراهی می کنید. رهبر شهید من! آقای من! مقتدای من! به



تورق

آقا به روایت آقا

کتاب «روایت آقا»، اگر چه روایت آیت الله شهید سید علی خامنه ای رضوان الله علیه است از زندگی پدر، اما خود راوی، در آینه ای تمام نمای پدر، کم و بیش پیداست و در لایه های عمیق تر این روایت قدر مشترک این دو چهره را به خوبی میتوان دریافت.

کتاب سراغ کسی رفته که در بیان راوی، از او به «آقا» تعبیر شده و میشود. کسی که بیشترین تأثیرپذیری های راوی از جانب او بر جان و دلش نشسته و بیش از هر کس دیگر رنگ و رایحه ای زهد و فقاقت و ظلم ناپذیری و تقوا از او گرفته است: «پدرا» (بیشترین تأثیرپذیری من در دوران کودکی و نوجوانی از پدرم بود.) عالم جلیل القدر و شاخص خطه ای خراسان که خودش اگر چه در سطوح اعلا فقاقت و معنویت زیسته اما در دوران زندگی دنیوی اش و پس از آن کمتر به او توجه شده سرگذشت خواندنی اش به قول رسانه ای ها همچنان که باید روایت نشده است.

چهره پردازی منحصر به فرد شخصیتها، توصیف مناسب وقایع و بافت زمانی و مکانی رویدادها، اوان شخص بودن زاویه دید و بیان بی ابهام راوی که حاکی از تسلط او بر این سرگذشتهاست، همه و همه بر جذابیت های این روایت افزوده است.

قاب

عرض ارادت جوانان عراق به رهبر شهید

هواداران باشگاه الشرطة در یکی از مسابقات لیگ عراق، تصویر آیت الله شهید خامنه ای را روی دست گرفتند.



فرزند ایران

بچه شهید

زن می گوید: «آقا مرتضی ۳۶ سال داشت. شانزده سال باهم زندگی کردیم و چهار فرزند داریم. عضو هوافضای سپاه مشهد بودم. خوش اخلاق، شوخ طبع، ساده زیست و آینده نگر بودم و برای زندگی برنامه های بلندمدت داشتم. متواضع بودم و همیشه موقع احوالپرسی دستشان را روی سینه می گذاشتم. خستگی ناپذیر و اهمیت زیادی به کار می دادند. خیلی احساساتی و لطیف بودند؛ بعضی وقت ها از بزرگ شدن بچه ها منقلب و چشم هایشان پر از اشک می شد. عاشق طبیعت بودند؛ در حیاط خانه مان یک باغچه کوچک داریم که آن را خیلی قشنگ درست کردند، با گیاهان صحبت می کردند و حواسشان به رشد آنها بود. همیشه می گفتند: شاید فردا انباشم و شهید بشوم؛ بخاطر همین ما انتظار این اتفاق را داشتیم. بچه هایمان را گاهی «بچه شهید» صدا می کردند. وقتی داشتند می رفتند تهران گفتند: اگر شهید شدم به خوابت می آیم و بهت خبر می دهم. شهید که شدند به قولشان عمل کردند. بعد از چند روز پیکرشان شناسایی شد. ۲۶ خرداد به شهادت رسیدند و در بهشت رضا آرام گرفتند.» شهید مرتضی میثمی با شروع حملات موشکی از سازمان هوافضای مشهد به صورت داوطلبانه به همین بخش در تهران رفت تا به کشورش خدمت کند. سیده اعظم الشریعه موسوی